آراء و افکار هندیهای متوسطین درباره وجود

مایل هروی

وحدت وجود یوگیها1:یوگیها به خدای واحد ازلی و ابدی که‏ از تمام نقص و احتیاج مبراست عقیده دارند.

ابوریحان بیرونی در اثر خود پندارهای لاهوتی‏شان را ثبت نموده که‏ آنها دربارهء الوهیت افکار و گفتار بزرگی دارند و ایشان خدائی را می‏پرستند که متصف به جمیع کمالات و منزه از تمام نقایص باشد،بیرونی می‏گوید: باید در این مبحث از کتابهای خودشان تذکر بدهیم تا حکایت و روایت ما حیثیت یک مطلب مسموعی صرف را نداشته باشد.محاورهء گفتگوئی را که‏ بین سایل و مجیب شده است در یکی از کتب مذهبی‏شان تذکر رفته و بیرونی اذعان‏ دارد که از خلال این گفتگو می‏توان به مطالب روحی و عقیده‏ئی آن قوم که‏ بر علو افکار و قدسیت خداپرستی آنها دلالت می‏کند پی برد و آن گفتگو اینست:

در کتاب پاتنجل.

سایل-آن معبود چیست که ما توفیق بندگی او را حاصل کرده‏ایم. مجیب-ذاتی است واحد ازلی و مستغنی از هر چیز بالیت واحدیت‏ و انیت خود قائم است و وارسته از مسرتی است که در ازای مکافات عاید آن گردد بالاتر از انباز ناپسند و شریک پسندیده است و از عالم به ذات سرمدی‏ خود است زیرا علم حادث به شیئی که قبلا مجهول است ارتباط دارد در حالی که جهل(اشیاء)به هیچ حالتی او را دامنگیر نیست.

سایل-آیا غیر از صفاتی که ذکر نمودی دیگر صفاتی هم دارد.

مجیب-او بزرگتر و عالی‏تر از مکانست و تمکن را قبول نمی‏کند و او خیر محض است که تمام موجودات به او می‏گرایند و او علم محض است‏ که از تیرگی و پلیدی جهل و لهو مبراست.

سایل-آیا متکلم است یا نه.

مجیب-وقتی که عالم باشد خواه مخواه متکلم است.

سایل-اگر متکلم است فرق او با علماء و حکمائی که بواسطه علم‏ خود حرف می‏زنند چیست.

مجیب-فرق بین آنها زمانیست زیرا حکماء علم می‏آموزند و بعد از آن از روی علم خود سخن می‏زنند و به دیگران انتقال می‏دهند درحالی‏که‏ امور الوهیت به زمان تعلق نمی‏گیرد خدایتعالی عالم و متکلم در ازل است که‏ به انسان از طرق مختلفی می‏نگرد و به بعضی از آنها کتابی می‏فرستند و در برابر برخی دریچه‏ای را می‏گشایند و به کسی وحی می‏فرستند که بواسطه فکر و تدبر فیض آنرا احساس می‏کنند.

مجیب-علم در ازل برایش بوده و او قطعا جاهل نبوده است و او علم‏ را کسب نکرده است چونانکه در(ویدا)آمده است.

سایل-چگونه مستوجب عبادت است درحالی‏که احساس ندارد.

مجیب-نام او انیت او را ثابت می‏کند و اسم غیر مسمی نمی‏توان بود و خیر حکایه از چیزی می‏کند او از حواس پنهان است که ادراک نمی‏شود و نفس او را تعقل می‏کند به صفات آن آشناست که این خود عبادت خاص را می‏رساند و تنها به مواظبت به اینگونه عبادت است که به سعادت نائل می‏شویم‏2.

مکتب سانکرا3

این فیلسوف عقیده دارد که عالم از خدا به طریق جهش پیدا شده و از راه جذب به او اتصال پیدا می‏کند این روش فکری باستانی است که به این‏ فیلسوف از قدما رسیده است و این فکر تحول و تطور پیدا کرده که به مکتب‏ حلولیهء متکامل منجر شد و قرار گذاشت که این عالم ظاهر حقیقت خداوندی‏ است و بلکه عالم هستی خیلی پائین و ادنی و نوپیداست ولی هریک از اجزاء آن شامل حقیقت خدائیست و ازاین‏رو لازم می‏یابد که انسان شخصیت خارجی‏ خود را با دیگران شباهت و امتیازی دارد بشناسد که تولد می‏شود، می‏میرد،می‏خورد،می‏نوشد و در حقیقت چیزی جز توهم و پندار نیست‏ آنچه که باید به آن توجه شود حقیقت خداوند است و صحیح آنست که برایش‏ گفته شود تو انسان و خدائی،تو خالق و مخلوقی و تو عابد و معبودی،تو متعینی و باز اگر ما ازین ناحیه هستی محدث صرفنظر کنیم باید بگوئیم تو واحد یگانه و اعلی و تام و اول و آخر هستی.

این مکتب که در بدو امر تعالیم خود را براین گذاشت که پدیده‏ها ارزش ندارد معرفت ظاهری را حقیر شمرده تجربه و مشاهده را تا آخرین‏ درجه استخفاف کرد و تصریح نمود که معرفت یگانه که شایسته احترام است‏ حق اعلی و آن چیزیست که موضوع حقیقت الهی است و جز راه الهام و مکاشفه و طریقت ریاضت و رهائی از ماده این مراحل طی نمی‏شود و به او نمی‏رسیم و بالاخره روشن شد که(سانکرا)به(براهمان)نمی‏رسد آنگاه که‏ معرفت کامل حاصل نکند و از تمام علایق مادی رهائی نیابد در این حالت‏ فنای کامل است که از شدت بیخودی در ذات خدا فانی و به سعادت ابدی‏ نایل می‏گردد.

(ادامه دارد) (1)-مؤسس این مکتب پاتنجلی است که در قرن چهارم بعد از مسیح‏ زندگی می‏کرده است.

(2)-به ص 32 کتاب تحقیق ماللهند بیرونی طبع لیدن مراجعه کنید.

(3)-این فیلسوف در قرن هشت و نه بعد از مسیح زندگی می‏کرده و حتی‏ بعضی از فلاسفه جدید مثل هیکل و کانت از نظریه او متأثر شده‏اند